

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خارج فقه معاملات

(كتاب الإجارة – فصل فى أحكام الأجرة)

حضرت استاد سيد محمود موسى مددى (دام ظله)

(سال تحصيلى ۹۶-۹۵ ه.ش)

(تحریر: الاحقر، سيد محمد مهدى حسنزاده به شماره ملی: ۱۷۵۴۴۸۱۰۷۸)

## درس ۳۱ شهریور ۹۵:۱

«مسأله [۱۳]: التلف السماوی للعين المستأجرة أو لمحل العمل موجب

للبطلان و منه إتلاف الحيوانات و إتلاف المستأجر بمنزلة القبض»<sup>۱</sup>

در بحث اجاره رسیدیم به مسأله ۱۳.

در این مسأله مرحوم سید، شش فرع را مطرح کرده. فرع اول را در جلسه پیشین در انتهای بحث خواندیم. اکنون مقدمه ای را برای هر شش فرع ذکر کنیم که به درد همه آنها بخورد.

اجاره را فقهاء به دو قسم تقسیم کردند: اجاره اعیان و اجاره بر اعمال. ما در زبان فارسی برای اعیان، [فقط لفظ] اجاره را اضافه می کنیم و [لی] برای اعمال، از یک حرف [واسط] استفاده می کنیم. مثلاً اجاره بر اعمال؛ در عربی نیز به همین صورت است: الاجاره علی الاعمال یا علی العمل.

در اجاره ای اعیان ما دائماً یک مال داریم که مالک آن مال، منفعت مال را به طرف مقابل تملیک می کند. مالک را موجر و طرف مقابل را مستاجر گویند. مثلاً خانه را اجاره می دهیم، ماشین را اجاره می دهیم، دکان را اجاره می دهیم، زمین را اجاره می دهیم، اتاق را اجاره می دهیم؛ [به طور خلاصه] یک شیئی را، یک مالی را اجاره می دهیم به دیگری. یعنی موجر، منفعت مالی از اموال خود را تملیک می

<sup>۱</sup>. [نکته:

آنچه در میان دو ممیز (/ /) قرار گرفته، کلام استاد دام ظلّه در پاسخ به افاضل درس بوده است. به طور مثال، استاد دام ظلّه در پاسخ به این سؤال که: «آیا به جای پرداخت خسارت، می شود مصالحه کرد یا خیر؟» چنین فرموده اند:

/مصالحه در هر صورتی درست است. این در جایی است که مصالحه نکنند. وگرنه هر جا مصالحه کنند مشکلی ندارد، کمتر، بیشتر، مساوی. / این عبارات را از آن جهت ذکر کردیم که به نظر می رسد برای توضیح بیشتر درس بسیار مناسب هستند وگرنه اصل اولی بر آن است که در این تقریرات، تنها کلام خود استاد دام ظلّه نقل شود نه چیز دیگر.

<sup>۲</sup>. العروة الوثقی (للسید الیزدی)، ج ۲، ص: ۵۹۳ و ۵۹۴.

کند به طرف مقابل که به او مستاجر گویند. و به آن مال [نیز] عین مستاجر می گویند یعنی مالی که اجاره شده.

اما اجاره بر اعمال، دو قسم است:

قسم اول، اجاره ای است که فاقد محل است یعنی صرف یک عمل است. مثل اینکه ما شخصی را برای نماز اجیر می کنیم یا شخصی را برای حج اجیر می کنیم یا برای قرائت قرآن یا برای جارو زدن کوچه یا برای حفر چاهی در بیابان که فقط صرف عمل است.

قسم دوم این است که ما شیئی را در اختیار طرف قرار می دهیم که بر روی آن، عملی را انجام دهد. آن کسی که طرف مقابل را اجیر می کند را مستاجر گوئیم و طرف دوم را موجر یا اجیر می گوئیم. مثلاً اگر کسی را بر قرائت قرآن اجیر کنم، من مستاجر خواهم بود. یا کسی را که برای نماز یا روزه اجیر کرده‌ام، آن را موجر یا اجیر و من را مستاجر گویند.

اگر شیئی را در اختیارش قرار دهیم تا کاری بر روی آن انجام دهد، این [شیء] را اصطلاحاً محل گویند، یا محل العمل. پس در اجاره بر اعمال، تارة فاقد محل است مثل اینکه کسی را برای نماز اجیر کنیم و تارة واجد محل است مثل اینکه پارچه ای را به اجیر می دهیم تا خیاطت کند یا خانه‌ای را در اختیارش قرار می دهیم تا نقاشی [رنگ] کند. یا وسیله‌ای برقی را در اختیار اجیر قرار می دهیم تا تعمیرش کند. یا کتابی را به اجیر می دهیم تا صحافی اش کند.

گاهی ملک من هم نیست مثل اینکه بدنمان را در اختیار طبیب می گذاریم تا جراحی اش کند.

پس اجاره‌ی عمل، تاره فاقد محل است و تاره واجد محل.

در قسم اول که اجاره اعیان است، حتماً باید آن عین مستاجر را در اختیار مستاجر قرار دهیم تا بتواند منفعتش را استیفا کند.

در قسم دوم از قسم دوم یعنی جایی که عمل، محل دارد حتما باید عمل را در اختیار اجیر قرار دهیم تا آن عمل را بر محل اجرا کند. مثلا این دندان را معالجه کند، این پارچه را بدوزد، این ماشین یا یخچال را تعمیر کند.

پس ما در دو قسم، یا عین مستاجر یا محل عمل را باید در اختیار طرف مقابل - که در قسم اول، مستاجر و در قسم دوم، اجیر یا موجر خوانده می‌شود - قرار دهیم. حال، اگر عین مستاجر تلف شود، استیفاء منفعت ممکن نخواهد بود. اگر محل عمل تلف شود، عمل ممکن نخواهد بود.

مرحوم سید قدس سره، در این مساله متعرض تلف عین مستاجر یا محل عمل شده اند. و آن این است که اگر بعد از عقد اجاره، عین مستاجر یا محل عمل، تلف شد، حکم عقد اجاره چه می‌شود؟ آیا باطل می‌شود؟ آیا منفسخ می‌شود؟ یا فسخ می‌شود و یا هیچ کدام؟

خوب اگر عین مستاجر بخواد تلف شود، یا محل عمل بخواد تلف شود [دو] صورت [کلی] دارد: یا تلف است یا اتلاف. یعنی یا تلف می‌شود به توسط یک انسان که اتلاف می‌گوییم و یا به توسط غیر انسان است که آن را تلف سماوی می‌گوییم.

[به عبارت دیگر:] مالی که تلف می‌شود، یا به توسط کسی است که می‌شود اتلاف. و یا به توسط انسان تلف نمی‌شود که آن را تلف سماوی می‌گویند.

اتلاف [یعنی اینکه یک انسان، مال را تلف کند]، خودش سه قسم است:

تارة در قسم اول، خود موجر تلف می‌کند. مثلا خانه یا مغازه را اجاره می‌دهد و بعد آن را آتش می‌زند.

در قسم دوم، مستاجر تلف می‌کند. یعنی پارچه را می‌دهم به خیاط و بعد خودم پارچه را از بین می‌برم؛ مثلا آتش می‌زنم. مستاجر در قسم دوم، وزانش وزان موجر در قسم اول است.

و تارة تلف مقابل، آن را طرف می‌کند. در مثال اول، مستاجر خانه را آتش می‌زند و در قسم دوم، اجیر، پارچه را آتش می‌زند.

و تارة شخص اجنبی، مال را تلف می‌کند. مثلاً در قسم اول، آن خانه را آتش می‌زند یا در قسم دوم، آن ماشین یا پارچه را آتش می‌زند.

پس [در مجموع]، عین مستاجر در قسم اول یا محل عمل در قسم دوم اگر بخواهد از بین برود و تلف شود، چهار صورت دارد:

یا تلفش سماوی است؛

یا داخل در اتلاف است.

[در این صورت]، متلف یا طرف اول است که همان موجر [در قسم اول] و مستاجر [در قسم دوم] باشد.

یا [متلف] طرف دوم است که [همان] مستاجر [در قسم اول] یا اجیر [در قسم دوم] باشد.

و یا اجنبی است؛ [یعنی] فرد سومی است که عین یا محل عمل را تلف می‌کند.

مسائلی [فروعی] را که در مساله سیزده می‌خوانیم، مال صور تلف است به جمیع اقسامش. چه در صورت اول که اجاره‌ی اعیان باشد و چه در صورت دوم که اجاره بر عمل باشد. ولکن عمل، باید محل داشته باشد مثل پارچه‌ای که به خیاط می‌دهیم تا برای ما بدوزد.

شش فرعی که سید در مساله‌ی سیزده می‌گوید، مربوط به این صور اربعه‌ی تلف عین مستاجر یا محل العمل است.

این مقدمه‌ای بود که با آن می‌خواستیم تمام فروع شش‌گانه‌ی مساله‌ی سیزده را دسته‌بندی کنیم.

و حال، وارد خود فروع شش گانه می شویم.

ابتدا تکرار فرع اول:

«التلف السماوی للعین المستاجرہ - مثل خانہ - او لمحل العمل - مثل پارچه - موجب للبطلان.»

اتلاف حیوان از امثله‌ی تلف [سماوی] است. اتلاف [به صورت مطلق] را در جایی به کار می‌برند که

متلف، انسان باشد. اما اگر غیر انسان بود، در لسان فقها به آن تلف می‌گویند.<sup>۲</sup>

«و منه - از تلف سماوی - اتلاف الحيوانات.»

مرحوم سید قدس سره فرموده است که این، کشف می‌کند که عقد اجاره از اول باطل بوده.

چرا؟

چون معلوم شده که در اجاره‌ی اعیان، این عین اصلاً این منفعت را نداشته که من [اراده‌ی] تملیک

[آن را] کردم. در اجاره‌ی بر اعمال، معلوم می‌شده که شخص از اول، قدرت بر این عمل را نداشته چون

حیوانی را [محل عملی را] که نیست، قدرت بر ذبحش را هم ندارد و قدرت عقلی بر ذبح در باب

اجاره‌ی بر اعمال، شرط عقلی است. مثل اینکه کسی اصلاً نوشتن و خط بلد نیست ولی اجیر شود برای

کسی که بخواهد نامه بنویسد، خوب معلوم است که این اجاره باطل است.

اگر بین عمل باشد، نسبت به مابقی باطل می‌شود. مثلاً اگر [خانه‌ای را برای یک سال اجاره کرد و]

بعد از شش ماه، خانه خراب شد، نشان می‌دهد که عقد اجاره نسبت به شش ماه دوم از اول باطل بوده و

اگر موجر، اجرت المسمای شش ماه دوم را گرفته، باید به مستاجر برگرداند.

<sup>۲</sup> اگر اتلاف حیوان، مستند به انسان باشد، اصطلاحاً اتلاف است و اگر مستند به صاحب حیوان نباشد، تلف [سماوی] است. پس وقتی که می‌گوییم

اتلاف حیوان، مراد در جایی است که یا مستند به صاحب حیوان نباشد، و یا از باب آن است که حیوان اصلاً صاحبی نداشته باشد. مثلاً مستاجر، شخصی را

اجیر کرده بود تا مرغی را برایش سر ببرد - که اجاره‌ی بر اعمال است و محل هم دارد - ولی روباهی آمد و مرغ را برد و خورد، این می‌شود تلف سماوی.

مثلاً در اثناء ذبح اگر حیوانی بمیرد، [کل عقد اجاره باطل است] زیرا اجیر، قدرت بر ذبح [شرعی] حیوان مرده ندارد.

مثلاً شروع به خیاطت پارچه کرد و در اثناء خیاطت، این پارچه تلف می‌شود. در این صورت، عقد اجاره از اول باطل است.

فروع دوم:

«و اتلاف المستاجر بمنزلة القبض»

اگر ماشینی را به شخصی اجاره دهیم به مدت شش ماه، بعد مستاجر در همان روز اول، ماشین را آتش زد؛ این اتلاف به منزله‌ی قبض تمام منفعت است. در واقع این یک جا منفعت شش ماهه را استیفاء کرده و [پس] هم باید پول ماشین را به موجر بدهد و هم اجرت شش ماهه را.

استیفاء، خودش قبض است. یکی از مصادیق قبض، استیفاء است و یکی [دیگر] از مصادیق قبض، اتلاف عین است.

[پس] اگر شخصی را اجیر کرد که این پارچه را بدوزد و بعد جناب مستاجر - مالک پارچه - آن را آتش زد، باید تمام اجرت را به اجیر بدهد. یا [اگر] خانه را در اختیارش گذاشت که نقاشی کند؛ بعد صاحب خانه - مستاجر -، خانه را آتش زد، باید اجرت نقاشی منزل را به نقاش بدهد. همین طور در تعمیر ماشین.

ارتکاز در نظر عرف این است که وقتی [کسی شخصی را برای تعمیر یخچال اجاره کرد، اگر مستاجر، یخچال را آتش زد، باید تمام اجرت المثل یا (در نظر سید قدس سره)، اجرت المسمی را به اجیر بدهد.

شما می‌گویید ارتکاز ما این است که لازم نیست چیزی بدهد. اگر این را قبول کنیم، [لکن] از طرف دیگر، عقد اجاره بسته شده و اجاره از عقود لازمه است؛ و وقتی که خود مستاجر، پارچه یا یخچال را

آتش زده، عرفیاً به منزله‌ی آن است که عمل را تسلّم و قبض کرده. چرا ارتکاز ما می‌گوید ضامن نیست و لازم نیست اجرت المسمی را بدهیم؟

[تبیین عبارت:

اگر ادعا شود که مستند فتوای سید قدس سره، ارتکاز عرف بر این است که: مستاجر در صورت اتلاف محل اجاره ضامن است، پاسخ می‌دهیم که: خیر؛ به نظر ما ارتکاز عرف این است که: مستاجر، می‌تواند محل اجاره را تلف کند بدون آن که چیزی به اجیر پرداخت نماید.]

ما هم این را قبول کردیم منتها به نظر می‌رسد در این موارد، سیره‌ای هست که: عقد اجاره‌ی بر اعمال، از ناحیه‌ی مستاجر، عقد جایز است نه لازم. یعنی ما وقتی یخچالمان را برای تعمیر می‌بریم، یا کسی را اجیر می‌کنیم که بیاید خانه را نقاشی کند، به نظر می‌رسد که ما حق داریم فسخ کنیم. [در این صورت،] اگر گفتیم [اجاره، از سوی مستاجر،] عقد جائزی است، اقدام بر از بین بردن [محل اجاره]، به منزله‌ی فسخ می‌ماند.

مثلاً وسیله‌ای برقی را می‌بریم کسی تعمیر کند و قبل از اینکه آن شخص تعمیرش کند، می‌رویم وسیله را از او می‌گیریم و می‌گوییم: نمی‌خواهد این را تعمیر کنی [بدون اینکه ارتکاز عرف بر این باشد که باید به تعمیرکار، خسارتی بابت فسخ اجاره پرداخت نماییم].

/در برخی امثله [این چنین] هست که وقتی [فردی برای] ما اجیر می‌شود [ولی محل اجاره را از او می‌گیریم، با این کار،] فرصت شغلی را از او می‌گیریم./

[بلی؛ وقتی اجیر، برخی] هزینه‌ها را که متحمل می‌شود، [در آن صورت] به نظر می‌رسد که عقد لازم می‌شود. پس یا ما فرصت شغلی را از او می‌گیریم مثل اینکه الان چون اجیر شده، [پس] بعد از اینکه وقت عمل رسید یا نزدیک شد، دیگر کاری پیدا نمی‌کند چون [مثلاً] باید یک ماه یا دو ماه پیش می‌رفت عقد قراردادش را می‌بست؛ [و] یا [اجیر] مقدماتی را فراهم کرد و مثلاً به خاطر نقاشی کردن



خانه، مقدار زیادی رنگ تهیه نمود [ولی مستاجر، اجاره را فسخ کرد که در این صورت، این رنگ‌ها دیگر استفاده‌ای ندارند و اجیر از این بابت، متحمل ضرر می‌شود].

سید قدس سره در مانحن فیه می‌فرماید: [مستاجر] باید تمام اجرة المسمی و نیز هزینه‌ها را به اجیر بدهد.

ولی ما گفتیم ظاهراً لازم نیست اجرة المسمی را بدهد، چون عقد اجاره‌ی بر اعمال در زمان ما از ناحیه‌ی مستاجر، جایز است نه لازم.

می‌رسیم به آنجایی که یا فرصت شغلی را از دست داده یا مقدمات، مشتمل بر هزینه‌ای بوده. آیا در این جا نیز عقد جایز است و یا اینکه جوازش منوط به این است که تدارک [مقدمات و فرصت شغلی از دست رفته را] کند؟ به این معنا که [اگر می‌خواهد حق فسخ داشته باشد] باید تدارک کند و در آن صورت، حق فسخ دارد. مثل آن که هزینه‌هایی که [اجیر خرج] کرده را به اجیر بدهد و یا [اینکه:] در فرصت شغلی، خود فرصت شغلی، اجرتی دارد و [هرچند] امکان دارد که تا آخر سال، کاری پیدا نکند، اما لازم هم نیست من تمام اجرت را به او بدهم [بلکه فقط به اندازه‌ای که اجیر، نسبت به مدت اجاره، فرصت شغلی‌اش را از دست داده، باید اجرت المثل را به وی بدهیم].

مثلاً ما وقتی سر ساعت معین برای یک عمل جراحی نمی‌رویم، فرضاً این پزشک، شخصی است که اگر وقت این ساعت را به ما نمی‌داد، آن را به بیمار دیگری می‌داد و مشغول عمل جراحی دیگری می‌شد؛ در اینجا لازم نیست تمام اجرت را به او بدهیم؛ منتها باید تدارکی بکند. قیمت زدن این تدارک، از مواردی است که گفته‌ایم گاهی وقتها یک شیئی قیمتی دارد مثلاً انگشتر شما را اگر کسی از بین ببرد، ما پیش کارشناس و مقوم می‌آید قیمت می‌زند که این انگشتر با این مشخصات، قیمتش مثلاً صد هزار تومان است. گاهی هم قیمت یک شیئی نامعین است و لکن کسانی هستند که با توجه به آشناییشان به امور معاش و زندگی، می‌توانند قیمتی را روی آن بگذارند. این در ساعتی که برای عمل از دست داده، درست است که تمام شده و جایگزین ندارد چون [مثلاً برای عمل]، ساعت هشت تا دوازده امروز برای

من، وقت خالی شده بود و من دیگر نمی‌توانم این را تدارک کنم چون [ساعت هشت تا دوازده] هر روز [دیگر]ی که بروم عمل انجام دهم، یک عمل جدیدی است.

اما مشکلاتی که داریم [این است که] اینها قابل [قیمت‌گذاری] نیست و نمی‌شود گفت فرصت شغلی، قیمتش این است. چون درست است که این ساعت عمل نکرده اما در طول ماه، تعداد مراجعینش معدود است و می‌تواند فردا عمل کند. اما کسی هست که هر روز مشتری دارد یعنی تعداد مشتری هایش از تعداد ایام بیشتر است. یعنی اگر آن روز عمل نکرد، دیگر قابل جبران نیست چون فردا، مشتری خودش [مشتری فردا] را دارد، پس فردا هم مشتری خودش را دارد. اینجا رجوع می‌کنند به کارشناس و می‌گویند مبلغی گفته شود تا بدهند به آقای که فرصت شغلی اش را از دست داده.

/مصالحه در هر صورتی درست است. این در جایی است که مصالحه نکنند. وگرنه هر جا مصالحه کنند مشکلی ندارد، کمتر، بیشتر، مساوی. /

این، خسارتی است عرفاً که [مستاجر] ضامن است. منتها چه مبلغ ضامن است، این را یک عده کارشناس تعیین می‌کنند، نه اینکه قیمت را تشخیص می‌دهند. ما وقتی می‌خواهیم خانه‌ای بخریم یا بفروشیم، کارشناس می‌آید ارزش خانه را معین می‌کند. [مثلاً] با منطقه آشناست، می‌داند زمین متری چقدر معامله می‌شود یا یک ساختمان متری چقدر ساخته می‌شود، یا برای این ساختمان چقدر باید بابت عوارض شهرداری پول داد، اینها را که محاسبه می‌کند، سر هم [جمع] می‌کند و می‌گوید این خانه را قیمت می‌کنم متری مثلاً هزار تومان. بنابراین، کارشناس، تشخیص می‌دهد.

یک سری مقوم‌ها داریم که تعیین می‌کنند نه تشخیص. [مثلاً] می‌گویند این مبلغ [معین] را [به عنوان خسارت] بده.

/اگر مصالحه شد، آن [فرد]، ضامن خسارت است. منتها آن مبلغی را ضامن است که کارشناس تعیین می‌کند، یا مبلغی را که با هم مصالحه کنند. [مقدار خسارت]، یکی از این دو هستش. /

/در سیره، اشخاص را نمی‌آیند حساب کنند. مثلاً ما وقتی کسی را خسارتی وارد کرده و خانه‌نشینش می‌کنیم، اینکه خانه‌نشینش کردیم، حساب نمی‌کنند که اگر می‌رفت بیرون، کارگری بود و روزی مثلاً پنجاه هزار تومان حقوق داشت؛ خوب کارگرها مختلفند، یک کارگری روزی که برای کار می‌رود، [بعدش] دو هفته استراحت می‌کند و کارگر دیگری هم نه، وقتی می‌رود کار، روزی سه شیفت کار می‌کند. اینها را دیگر نمی‌آیند حساب کنند که آن کارگری را که ما گرفتیم از آن کارگرهای تنبل بود، یک روز که می‌رفت کار دو هفته تعطیل می‌کرد یا نه، کارگر زرنگی بود که روزی سه شیفت می‌رفت سر کار. این طور حساب نمی‌کنند در سیره چون اگر بخواهیم این طور حساب کنیم، نظام اجتماعی به هم می‌ریزد چون اینها قابل تحدید نیست. /

/مبلغ اجرتی که برای یک دکتر بابت خسارت تعیین می‌کنند، بیشتر از یک کارگر است. اما امکان دارد یک دکتر از یک کارگر کمتر درآمد داشته باشد. به خاطر اینکه اهل کار نیست از بس بدقول و بی‌نظم است. یعنی در مجموع حساب می‌کنند. مقوم، یک حد وسطی را تخمین می‌زند.

مضافاً بر اینکه اگر بخواهیم کار و عمل را خسارتش را تدارک کنیم، یک اختلال نظام اجتماعی به وجود می‌آید و آن این است که نوعاً افراد این توان را ندارند که خسارتهای این گونه را تدارک کنند. مثلاً فرد، یک تاجری است در ماه که وقتی می‌رود سر کار، یک میلیارد در آمد دارد. بلد است که هم مشتری پیدا کند و می‌تواند اجناس را به دو برابر قیمت بفروشد و این قدرت و قابلیت درش هست که نصف قیمت بخرد، اینها را نمی‌شود [قیمت‌گذاری معین] کرد. ممکن است یکی بگوید ماهی ده میلیون تومان درآمد دارم. اینها قابل اثبات نیست. [تقریباً]

مثلاً شخص منبری را نمی‌شود مشخص کرد درآمدش چقدر است. ممکن است خیلی اختلاف داشته باشد. /

پس ما می‌رویم سراغ مقوم‌هایی. پس این فرمایش سید که فرمود: اتلاف المستاجر بمنزله القبض، در اجاره‌ی اعیان قبولش کردیم که اگر خانه یا مغازه را اجاره داد و مستاجر بعد از اجاره آتش زد، تمام منفعت را قبض کرده و باید اجاره‌ی یک سال خانه را بدهد به موجر.

[ولی] در اجاره‌ی بر اعمال، این طور نیست که اگر من قبایم را دادم به خیاط که بدوزد و قبل از اینکه او بدوزد، آن را پاره کردم یا یخچال را از بالا انداختم پایین قبل از اینکه تعمیرش کند، اینجا این طور نیست که من باید همه‌ی اجرت المسمی را باید به این تعمیرکار بدهم.

بلی؛ اگر فرصت شغلی را از دست بدهد (که در عربی، به آن فرصت عمل می‌گویند)، یا مقدمات برایش هزینه داشته باشد، اینجا بعید نیست که نسبت به آن فرصت شغلی و نسبت به آن مقدماتی که هزینه کرده، [مستاجر] باید تدارک کند.

/بحث ما در جایی است که می‌خواهد محل را تلف کند. مثلاً اگر شخصی را اجیر کرده بر حج؛ و مستاجر، قبل از اینکه اجیر آن حج را انجام دهد، شخص دیگری را برای انجام حج، اجیر کرد. در این صورت، قبل از اتیان اجیر اولی، ذمه‌ی میت فارغ می‌شود. یا اینکه دیگری را اجیر کرده برای خواندن نماز [های قضای میت] ولی خودش نمازها را بخواند [قبل از اینکه اجیر، آن نمازها را بخواند؛ که در این صورت نیز ضامن نیست و لازم نیست تدارک کند]. /

/عقد چون لازم است و خود اتلاف مستاجر، به منزله‌ی قبض منفعت یا عمل است [، پس مستاجر در صورت اتلاف، ضامن اجرت هست]. /

/در محل عمل، می‌گوید به منزله‌ی تسلیم است. مثل اینکه آتش زدن پارچه به منزله‌ی آن است که خیاطت را تحویل گرفته. /

این از فرع دوم.

